



تأثیر حماسه‌ی ملی در نامگذاری پدیده‌های جغرافیایی شهرستان قروه

تیمور مالمیر^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

خالد سلطانی^۲

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد قروه (نویسنده مسؤل)

تاریخ پذیرش: ۹۱/۵/۷

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۹

چکیده

وجود قومیت‌های مختلف و تنوع فرهنگی در ایران، یک فرصت است که باعث غنای بیشتر و استواری فرهنگی و نشاط جامعه می‌شود در عین حال، بیگانگان در پی آن بوده و هستند که از این تعدد و تنوع برای ایجاد رخنه در ارکان هویت و وحدت ملی استفاده کنند. شاهنامه‌ی فردوسی با توجه به غنا و

1. timoormalmir@gmail.com
2. Soltanikhaled1@gmail.com

استحکامی که دارد می‌تواند به عنوان یک رکن مهم در ایجاد وحدت ملی، همچون گذشته، کارآمدی خود را نشان دهد. برای تبیین اهمیت شاهنامه در ایجاد و گسترش همگرایی ملی، به بررسی تأثیر شاهنامه در نام گذاری پدیده‌های جغرافیایی شهرستان قروه با چهار نقطه ی شهری و ۱۳۷ روستا پرداخته‌ایم. این پژوهش، با ثبت و ضبط نام‌های جغرافیایی متأثر از شاهنامه، از محو و فراموشی سرمایه‌های وحدت ملی جلوگیری می‌کند.

کلید واژه‌ها: شاهنامه، حماسه ملی، وحدت ملی، سرمایه‌های اجتماعی، جغرافیای قروه

مقدمه

شاهنامه به لحاظ ادبی از شاهکارهای ادبی جهان محسوب می‌شود و به اعتبار حکمت و اندیشه‌های آن در میان مردم جهان ستایش می‌شود و از آنکه حاوی آموزه های پایداری و مقاوت است منشأ ایجاد آثار هنری در میان ملل دیگر گشته و با استقبال عمومی رو به رو شده است (ریاحی، ۱۳۷۹: ۱۰۵). در عین حال، در ایران که خاستگاه اصلی ظهور و گسترش شاهنامه است به سبب شیوه و چگونگی خلق و تداوم آن به عنوان حماسه‌ی ملی، نقطه‌ی اتکا و عامل وحدت در میان قومیت‌های گوناگون بوده است و پس از تصنیف، به سرعت مورد استقبال افراد و طبقات مختلف جامعه قرار گرفته است و افراد، به نسبت میزان درک خود در دوره‌های مختلف و با شیوه‌های متفاوت با آن مانوس بوده‌اند؛ به گونه‌ای که شاعران و نویسندگان به سبک و روش خود از مضامین آن بهره گرفته‌اند و توده‌ی مردم نیز به صورت‌های گونه‌گون، گاهی با عمق جان و گاهی با تفتن و سرگرمی از مضامین و داستان‌های شاهنامه بهره برده‌اند و با آن دمخور گشته‌اند؛ از سخن نظامی عروضی در چهار مقاله که درباره‌ی شاهنامه‌ی فردوسی نوشته است: «بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد تا آن کتاب تمام کرد. و الحق هیچ باقی نگذاشت، و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۷۸-۷۹) تا یادداشت میرزا فتح‌خان گرمودی در سال ۱۲۶۱ درباره‌ی شاهنامه‌خوانی مردم ممسنی که آن را شغل مردم نوشته

است: «شغل آنها از اعلی و ادنی شهنامه خواندن است، و اطفالشان هم بعد از ختم قرآن، شروع به خواندن شهنامه می‌نمایند» (ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۷۱) و تأثیری که شاهنامه‌خوانی در جلوه دادن نفوذ شاهنامه و فردوسی در میان مردم برای هانری ماسه، محقق فرانسوی داشته است که نزدیک به هشتاد سال پیش درباره‌ی آن می‌نویسد: «عوام و خواص یک‌دل و یک‌جان در بزرگداشت شاهنامه‌ی فردوسی گام بر می‌دارند. به نویسنده‌ی این سطور شگفتی خوشایندی دست داد، هنگامی که چند قطعه شاهنامه از زبان مردم یک دهکده در یک ناحیه‌ی دور دست ایران به گوشش رسید. داستان‌های حماسی اکنون نیز در قهوه‌خانه‌ها و در بعضی از محافل نیکوکاران دایر است. سنت عامیانه با شاهنامه همدست است تا یاد پهلوانان افسانه‌ای را در پاره‌یی نقاط ایران به‌ویژه سیستان جاودانی سازد» (ماسه، ۱۳۷۵: ۳۳۸). اهمیت شاهنامه در شناخت هویت ملی و نقش آن در تقویت هم‌گرایی اقوام در آینه‌ی ایران و وحدت ملی انکار ناپذیر است و گردآوری باورها و داستان‌های عامیانه‌ی مرتبط با مضامین شاهنامه برای بازسازی و شناخت ریشه‌ها و بنیادهای فکری متأثر از فرهنگ ملی چشمگیر خواهد بود.

شهرستان قروه به دلایل متعدد، از جمله موقعیت جغرافیایی و همجواری با استان‌ها و شهرهای با سابقه و قدیمی، معادن غنی، موقعیت مساعد کشاورزی و دامداری، کانون رفت و آمدها بوده است. تبادلات فرهنگی در کنار تنوع مذهبی (شیعه و سنی) و زبانی (کرد، ترک و فارس) ساکن در این محدوده، ویژگی‌های منحصر به فردی ایجاد کرده است و از این حیث، بازتاب حماسه‌ی ملی در ادب عامیانه‌ی مردم قروه و تأثیر آن در وحدت و یکپارچگی قابل توجه است و مردم این شهرستان از میان داستان‌ها و قصه‌هایی که سینه به سینه نقل می‌شده به داستان‌های شاهنامه بیشتر از سایر داستان‌ها اهمیت می‌داده‌اند بر این اساس است که هر جا در کوه و دشت، نشان یا برجستگی خاصی دیده‌اند آن را با نام پهلوانان و شاهان شاهنامه پیوند زده‌اند تا قلمرو جغرافیایی خود را با قلمرو اسطوره‌ای و دیرینه‌ی شاهنامه پیوند بزنند و هویت تاریخی خود را استوارتر کنند؛ شاهنامه برای آنان همچون آینه‌ی است که سیمای گذشته‌ی خود را در آن می‌نگرند. راویان داستان‌های قروه عمدتاً بی‌سواد یا کم‌سواد هستند باسوادها نیز اصل روایت خود را از اجداد و بزرگانی نقل می‌کنند که از خواندن و نوشتن بهره نداشته‌اند. این راویان، قهرمانان و شخصیت‌های شاهنامه همچون رستم، رخش، زال، اسفندیار و کیخسرو را به منطقه‌ی خود کشانده‌اند و برخی حوادث

شاهنامه را در پهنه ی منطقه ی قروه جاری ساخته‌اند یا اینکه آبادی و نشانه‌های تمدن را در این منطقه به قهرمانان و شاهان شاهنامه منسوب کرده‌اند مثل روایت‌هایی که حکایت از سفر رستم به منطقه می‌کند که از یکسو مبتنی بر گذر پهلوان از هفتخان است و از سوی دیگر، بیانگر علاقه به قهرمان به عنوان برآورنده ی آرزوها و گرهگشای مشکلات مردم است. گاهی برخی روایت‌های مردمی درباره ی پدیده‌های جغرافیایی، حاصل ترکیب دو یا چند روایت شاهنامه است مثل روایت فتح الله فرهادی از «دیو زندان» اوریه که ترکیبی است از خان اول و سوم رستم (فردوسی، ۱۳۷۴: ۲/۹۲ و ۹۴-۲/۹۶) همچنان که روایت «دیو رستم» از روی هفتخان رستم ساخته شده (همان: ۲/۹۷-۹۵) که آن را با ماجرای کشتن دیو سفید ترکیب کرده‌اند آن بخش هم که از سنگ بر دهانه‌ی چاه سخن رفته، مربوط به داستان بیژن و منیژه است که وقتی بیژن را به دستور افراسیاب در چاه افکندند سنگی که اکوان دیو در بیشه ی چین افکنده بود با پیلان گردون‌کش آوردند و بر در چاه ارژنگ نهادند (همان: ۵/۳۲). گاهی نیز تعدد روایت در توجیه برخی نامگذاری‌ها به چشم می‌خورد مثل اینکه درباره‌ی «ئه‌لم له‌ر یاتاخی (chelem Ler yataxy) (- جایگاه علم‌ها)» دو روایت وجود دارد یکی فرو رفتگی سطح سنگ را جای مشت حضرت علی (ع) می‌پندارد و دیگری، جای مشت و پنجه ی رستم. در مورد روایت «کوچک کوناتی (Kuçik Kunatê)» (- سنگ سوراخ شده) نیز همین تعدد وجود دارد. این تعدد روایت‌ها مبتنی بر عشق و علاقه به حفظ عناصر هویت ملی با تکیه بر آیین و اعتقادات مذهبی است چنانکه رستم در روایت «ببر بیان»، رستمی مسلمان با ویژگی‌هایی آرمانی است چون وقتی در راه عراق به روستای مشیرآباد می‌رسد به نماز می‌ایستد و در نمازگاه، سنگ پرانی دیوان به او آسیبی نمی‌زند. در این گونه روایات، گویی مردم با مولوی همصدا گشته‌اند که رستم را با حضرت علی (ع) با هم آرزو می‌کنند تا بر سستی‌ها غلبه کنند:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

(مولوی بلخی، ۱۳۷۰: ۸۰)

گاهی نیز برخی روایت‌ها را می‌توان در شاهنامه با برخی دگرگونی‌ها باز یافت مثل روایت «کانی اسفندیار» که انتساب قلعه و کانی به اسفندیار، بیانگر عمق گسترش داستان اسفندیار در این منطقه است: انتساب قلعه به اسفندیار از آن است که اسفندیار در گنبدان دژ زندانی بود (فردوسی، ۱۳۷۴: ۶/۱۳۲) همچنین خواهرانش را پس از گذر از هفتخان با تدبیری

بازرگانی از رویین دژ نجات داد (همان: ۶/۲۰۴) و انتساب کانی و چشمه به اسفندیار از آن است که وقتی در گنبدان دژ به درخواست مؤکد جاماسب، بندها را گسیخت و جامه‌ی نبرد پوشید تا به کین‌خواهی لهراسب و برادرش ببردازد از خداوند خواست تا به او یاری دهد تا صد آتشکده‌ی نو بسازد، رباطها را آباد سازد و

به شخی که کرکس برو نگذرد بدو گور و نخچیر پی نسپرد
کنم چاه آب اندرو صد هزار توانگر کنم مردم خیش کار
(همان: ۶/۱۵۳)

اما مثل همین روایت «کانی اسفندیار» را در روایت‌های «کانی زال» و «کانی سید» و «کانی رستم» به زال و رستم نسبت داده‌اند در حالی که در شاهنامه، آبادسازی یا احداث چشمه‌ای به زال و رستم منسوب نیست. همه‌ی این روایات چه قدمت آن در شاهنامه تأیید شود چه عین آن روایات در شاهنامه نیامده باشد، گواه قدمت روایات در میان مردم است و نشان دهنده‌ی اشتراک دیرینه‌ی فرهنگی در نواحی مختلف ایران است. نسبت دادن چشمه و آب به زال و رستم و اسفندیار مبتنی بر اهمیت آب در ایران است همان که شکل‌های اسطوره‌ای آن مربوط به ایزد بهرام است که در شاهنامه به شکل پهلوان اژدهاکش در آمده است و از کاوه به بعد تکرار شده است. «در ایران باستان ابری را که باران نمی‌داد، بزرگترین دشمن خود می‌دانسته‌اند، و به نام vitra می‌خواندند، که به معنی مخفی کننده و دزد می‌باشد. خدایان به وی حمله می‌کنند و بدن او را سوراخ سوراخ ساخته، باران محتوی آن را به زمین می‌ریزند. این لقب بزرگ نصیب دو تن از ایزدان شده است: یکی ایزد بهرام که نام او خود تحول یافته‌ی این صفت است و دیگر ایندره یا اندرا که خود ذاتاً بزرگ‌ترین دشمن و ریتره محسوب می‌شود» (یا حقی، ۱۳۸۸: ۱۵۰ نیز سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۲۱) یا حقی به اشتقاق و تأثیر و دگرگونی‌هایی که ایزد بهرام کرده است با همین هویت مبارزه برای آزادی آب و باران پرداخته است اما مردم با توجه به شهرت رستم، رستم را به عنوان شکل دیگری از ایزد بهرام، همدم خود ساخته‌اند. در داستان «دیوسوریدن» (dîw surîden) - محل سر خوردن دیو» نیز رستم به اعتبار شهرتش در میان مردم، در نقش پهلوانی که دزد آب را اسیر می‌سازد جلوه کرده است. نامگذاری استخر به گه‌وور (- گبر) نیز قدمت این تصور را گواهی می‌کند.

مکان‌های حاوی افسانه در شهرستان قروه شامل چهار نقطه‌ی شهری قروه، سریش

آباد، دلبران، دزج و ۱۳۷ روستا کمتر از ۴۰ مورد است که از این میان ۲۹ مورد، پدیده‌هایی هستند که هر کدام به نوعی با مضامین شاهنامه پیوند دارند. در جدول زیر، نام این مکان‌ها، تعداد، محل استقرار و خلاصه‌ای از افسانه‌ی آنها آمده است.

ردیف	مکان (پدیده‌ی جغرافیایی)	تعداد	محل استقرار	خلاصه‌ی افسانه
۱	میخ رستم	۲	میمنت‌آباد و باغلوچه	سنگی شبیه به میخ که رستم اسبش را به آن بسته است.
۲	چاله رستم	۱	روستای اوریه	پناهگاه اسب رستم
۳	دیو زندان	۲	قروه و اوریه	غار ی که رستم، دیو را در آن انداخته است.
۴	قلعه رستم	۱	اوریه	قلعه‌یی که رستم بر روی تپه درست کرده است.
۵	کوه «قه‌لا قه‌یته» (Qeîa qeyte) (= قلعه‌ی قیته)	۱	امین‌آباد حیاته‌گه‌وره	منزلگاه رستم
۶	کوه «یه‌که برج» (Yeke birc) (= تک برج)	۱	امین‌آباد حیاته‌گه‌وره	سنگ رستم
۷	«تل ترخینه هوار» (til Tirxêne) (= تپه ترخینه کوچ‌نشینان) (hewar)	۱	امین‌آباد حیاته‌گه‌وره	تکه سنگ بزرگی که معتقدند ریگ داخل کفش رستم بوده است.
۸	آخور رخس	۳	در روستاهای: مشیرآباد پلوسرکان، نعمت‌آباد	فرو رفتگی سنگی که معتقدند رستم آن را برای اسبش درست کرده است.
۹	آخور بچه رخس	۱	پلوسرکان	آخور سنگی که معتقدند رستم آن را برای بچه‌ی رخس درست کرده است
۱۰	کانی اسفندیار (= چشمه اسفندیار)	۱	کنگره	چشمه‌ای منسوب به اسفندیار رویین تن
۱۱	کانی زال (= چشمه زال)	۱	چاغبلاغ	استراحتگاه زال پدر رستم
۱۲	کانی رستم (= چشمه رستم)	۱	میهم علیا	چشمه‌ای که رستم از آن استفاده کرده
۱۳	کانی سید (= چشمه سید)	۱	احمدآباد	گذرگاه رستم
۱۴	تپه قصلان (= نام تپه‌ای در روستای قصلان)	۱	قصلان	روایت‌ها: ۱- خاک توپره رخس ۲- خاک چکمه رستم ۳- توسط دیوها درست شده
۱۵	تپه رستم	۱	زرینه	روایت‌ها: ۱- تپه‌ای که رستم در آن سنگ گرفته ۲- تپه‌ای که از خاک داخل کفش رستم درست شده
۱۶	قلعه سفیدحصار	۱	نامعلوم؛ (ناظم‌آباد یا وینسار)؟	روایت‌ها: ۱- زندان کیخسرو ۲- خاک توپره‌ی رخس ۳- محل جنگ هفت لشکر ۴- محل نبرد رستم و سپهراب
۱۷	جام لنگر	۱	جامه‌شوران	محل بزم هوشنگ شاه
۱۸	کوچک ناندان (Kuçiknandan) (= جا نانی سنگی)	۱	امیرآباد قلعه‌لان	سنگی شبیه به ناندان که معتقدند رستم آن را بر روی صخره قرار داده است.

سوراخ بزرگی بر نوک کوه که معتقدند بر اثر تیر رستم این سوراخ به وجود آمده	گلالی	۱	کوچک کونانی «(Kuçik Kunatê)» (= سنگ سوراخ شده)	۱۹
محل نشستن تیر رستم	گلالی	۱	سه وز پووش «(Sewz Pûş)» (= جایی که پوشش سبز دارد)	۲۰
محل نماز خواندن رستم	مشیرآباد	۱	نمازگاه رستم	۲۱
روایت‌ها: ۱ - محل استراحت رستم ۲ - محل استراحت حضرت علی(ع)	شهر قره‌وه	۱	ئه‌له‌م له‌ر یاتاغی «(çelem Ler yataxy)» (= جایگاه غلم‌ها)	۲۲
محل کشاندن دیو توسط رستم	شهر قره‌وه	۱	دیو سوریدن «(dîw surîden)» (= محل سر خوردن دیو)	۲۳
سنگ‌هایی که رستم برای تعیین مرز انداخته	شهر قره‌وه	۱	سال داشی «(saî daş)» (= سنگ انداخته شده)	۲۴
محل پناه فرامرز برای در امان ماندن از بهمن	جداقایه	۱	کوه «کوچک قوت» «(kuçik Qut)» (= سنگ برجسته)	۲۵
				جمع ۲۹

علاوه بر ۲۹ مکان و یا پدیده‌ی جغرافیایی که به صورت جدول مشخص شد، مکان‌های دیگری نیز هست که به نوعی با موضوع این تحقیق پیوند دارند از جمله: در محدوده‌ی روستای شوراب خان، منطقه‌ای به نام «مازندران» وجود دارد که سبب انتخاب نام آن به درستی مشخص نیست، و البته بعید است از روی نام مازندران کنونی الگوبرداری شده باشد اما با توجه به سابقه‌ی شاهنامه‌خوانی و سخن‌راویانی که محل برخی از وقایع مانند «هفتخان» را در بخش‌های مرکزی، چهاردولی و سریش‌آباد از توابع قره‌وه می‌دانند، به نظر می‌رسد انتخاب نام «مازندران» برای این منطقه، متأثر از شاهنامه است چون مازندران، مقصد نهایی رستم پس از گذر از هفتخان است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۳۷).

۲- پرسش‌های تحقیق

- ۱- مبنای نامگذاری پدیده‌های جغرافیایی در شهرستان قره‌وه چیست؟
- ۲- تأثیر حماسه ملی در ایجاد وحدت در میان مردم قره‌وه به چه میزانی است؟

۳- هدف تحقیق

شناخت بیشتر سرمایه‌های وحدت ملی و تلاش برای حفظ و گسترش آنها.

۴- روش تحقیق

تأثیر شاهنامه را در نامگذاری‌های مناطق مختلف شهر و روستاهای شهرستان قروه با روش میدانی بررسی کرده‌ایم؛ این بررسی در مواردی است که نامگذاری‌ها به صورت طبیعی صورت گرفته باشد به گونه‌ای که زمان نامگذاری به لحاظ علمی قابل تعیین نباشد. بنا بر این، نامگذاری‌های مشخص و قراردادی خارج از موضوع این پژوهش است. در شهرستان قروه - به طور طبیعی - اجزای طبیعت بر اساس عوامل مختلف، هر کدام به نامی مشهور شده‌اند و البته برخی از اجزا به صورت مشترک، در اکثر مناطق و یا روستاها تکرار شده است، مثلاً چندین چشمه با نام «کانی چهرموو (Kanî çermû)» (- چشمه سفید) وجود دارد.

۵- مکان‌های حاوی افسانه‌ی مرتبط با شاهنامه

مکان‌های حاوی افسانه‌ی مرتبط با شاهنامه در شهرستان قروه در بیست و یک نقطه - یک نقطه‌ی شهری (شهر قروه) و بیست نقطه‌ی روستایی - متمرکز شده است. اکثر مکان‌های مذکور - بیش از ۲۰ مورد - در نوار جنوبی و کوهستانی قروه واقع شده‌اند که نفوذ و رواج بیشتر شاهنامه‌خوانی در این مناطق را نشان می‌دهد.

۵-۱- شهر قروه

شهر قروه - مرکز شهرستان قروه - در ۹۳ کیلومتری شرق سنندج و ۷۲ کیلومتری شمال غربی همدان قرار دارد. مکان‌های افسانه‌ای مرتبط با مضامین شاهنامه در قروه عبارتند از:

۱- ئەلەم لەر یاتاگی (chelem Ler yataxy) (- جایگاه غلم‌ها)

«ئەلەم لەر یاتاگی» محلی است در نزدیکی سرانجیک و در دامنه‌ی تپه سوم که شامل سه قسمت می‌شود: ۱- قسمتی که با چند تکه سنگ بزرگ به طلسم «ئەلەم لەر یاتاگی» مشهور است؛ اهالی معتقدند که در گذشته سوسمار و یا سوسمارهایی در لابه‌لای این سنگ‌ها وجود داشته که برای آنها عجیب بوده است. ۲- پناهگاه «ئەلەم لەر یاتاگی» که از برآمدگی سنگی حاصل شده و برای رهگذران پناهگاه خوبی است. ۳- در بین دو قسمت مذکور و بر روی یک سنگ بزرگ، فرو رفتگی‌هایی وجود دارد که شکل آن مانند جای یک پنجه‌ی بزرگ است.

روایت «ئەلەم لەر یاتاگی»

در این باره دو روایت وجود دارد: عده‌ای معتقدند که حضرت علی(ع) به این منطقه آمده و در قسمت پناهگاه «ئه‌له‌م له‌ر یاتاغی» استراحت کرده و چون سقف پناهگاه در حال ریزش بوده، حضرت علی(ع) مشت خود را به زیر آن گرفته، سقف را نگه داشته و اکنون جای مشت وی مشخص است، همچنین در مورد فرو رفتگی سطح سنگ معتقدند که حضرت علی به آن تکیه زده است. اما برخی معتقدند که آن فرو رفتگی‌ها، جای مشت و پنجه‌ی رستم بوده است.

۲- دیو سوریدهن (dîw surîden) (= محل سر خوردن دیو)

در قسمت جنوبی سرانجیک- پایین‌تر از تپه‌ی سوم - و در نزدیکی محلی به نام معدن «ارباب قنبر»، در سرآشویی تپه، یک قسمت هموار وجود دارد که به «دیو سوریدهن» (= محل سر خوردن دیو) مشهور شده است. در قسمت شمالی «دیو سوریدهن» (حدود ۵۰۰ متری) آثاری از یک گودی وجود دارد که در گذشته، استخری بزرگ بوده و به «گه‌وور گویلی» (- استخر گیر) شهرت داشته است. همچنین در قسمت جنوبی «دیو سوریدهن» (حدود ۳۰۰ متری) غاری وجود دارد که به آن «دیو غار» و یا «دیو زندان» می‌گویند و در فصل سرما، بخار و یا گازی از آن بیرون می‌آید.

روایت «دیو سوریدهن»

«از گذشتگان شنیده‌ام که می‌گفتند: در گذشته دیوی مردم را اذیت می‌کرده و به مزارع کشاورزی آسیب می‌رسانده و هر شب از استخر «گه‌وور گویلی» آب می‌دزدیده و بعد هم مسیر آب را عوض می‌کرده، تا اینکه رستم آمده و آن دیو را گرفته و کشان کشان او را به طرف «دیو غار» برده که در محل «دیو سوریدهن» جای سر خوردن دیو مشخص است و بعد دیو را در آن غار انداخته است» (موسی ملکی. ۷۲ ساله. با سواد. بخش مرکزی. شهر قروه).

۳- سال داشی (saî daşe) (- سنگ انداخته شده)

در بین کوه «کوله‌وا» و کوه‌های «آق‌داغ» و «قره‌داغ» تعدادی سنگ وجود دارد که به آن «سال داشی» (- سنگ انداخته شده) می‌گویند. همچنین در نزدیکی آن و در میانه‌ی کوه «آق‌داغ» پوشش گیاهی، شکلی را به وجود آورده که شبیه به یک جای پای بسیار بزرگ است.

روایت «سال داشی»

«در گذشته یک زمانی مارهای کوه «کوله وا» با مارهای کوه‌های «آق‌داغ» و «قره‌داغ» در جنگ و جدل بوده‌اند، که رستم برای جلوگیری از نزاع آنها، سنگ‌هایی را برای تعیین مرز می‌اندازد و از آن پس به آن سنگ‌ها «سال داشی» گفته‌اند. و این محل، مرز بین مارهای «کوله‌وا» و مارهای «آق‌داغ» و «قره‌داغ» بوده است. همچنین در مورد شکلی که شبیه به جای پا است، می‌گویند: «روسته‌م نه یه‌خ یه‌ره» یعنی جای پای رستم است» (موسی ملک‌ی. ۷۲ ساله. باسواد. بخش مرکزی).

۵-۲- روستای اوریه

روستای اوریه از توابع بخش مرکزی و در ۱۰ کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه قرار گرفته است. در مورد وجه تسمیه ی اوریه، عده‌ای معتقدند که اوریه، جای «اورنگ دیو» بوده است. مکان‌های افسانه‌ای روستای اوریه عبارتند از:

۱- غار «دیو زندان»: از زمره‌ی غارهای چاهی است. دهانه ی غار، حدود یک مترمربع است. این غار، ۵۰ متری عمق دارد و شکل آن تقریباً مانند قیف است.

۲- **چاله رستم**: «چاله رستم» که به آن «چاله‌ی رخس» هم می‌گویند؛ شامل یک فرو رفتگی یا یک چاله‌ی بزرگ در حدود ۳۰۰۰ متر مربع است که زمین درون آن به زیر کشت گندم می‌رود.

۳- **قلعه رستم**: در کنار «چاله رستم» تپه‌ی بلندی قرار دارد که بر روی آن آثار به جای مانده از یک قلعه‌ی قدیمی وجود دارد که به «قلعه رستم» مشهور شده است. در کتاب «فردوسی‌نامه» که در آن داستان‌های مرتبط با مضامین شاهنامه از سراسر ایران جمع آوری شده، داستان مربوط به «چاله رستم و دیو زندان اوریه» نیز چاپ شده است (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۴) اما روایتی که در فردوسی‌نامه نقل شده در حال حاضر در میان مردم رایج نیست، روایت رایج بدین شرح است:

روایت «دیو زندان»، «قلعه رستم»، «چاله رستم»

«این منطقه شکارگاه رستم بود. یک روز، رستم در «قه‌لا رووسهم» در حال استراحت بود و اسبش را در «چاله رووسهم» بسته بود تا از تیررس در امان باشد و کسی نتواند از دور او را هدف قرار دهد. دیو سفید به قصد کشتن رستم به آنجا آمد. رستم در حال خواب بود و رخس برای اینکه رستم را بیدار کند، آنقدر سُمش را به زمین می‌کوبد تا یک چاله به وجود

می‌آید. از این سر و صدای رخس، رستم بیدار می‌شود و به جنگ دیو سفید می‌آید و دیو را شکست می‌دهد و او را می‌گیرد و کشان‌کشان، دیو را به طرف «دیو زندان» می‌برد و او را در آن چاه می‌اندازد و سنگی را هم به دهانه‌ی آن می‌گذارد تا دیو سفید نتواند از آن خارج شود. در این مسیری که رستم، دیو سفید را بر روی زمین کشیده، به علت نفس دیو در آنجا هیچ گیاهی سبز نمی‌شود. از نقاط دورتر و از خود روستا مسیر کشیدن دیو توسط رستم مانند جاده و یا به شکل «خوره زهرینه» (xiwre zerîne) «- رنگین کمان) مشخص است» (محمد رستمی، ۹۰ ساله، بی‌سواد، کشاورز، بخش مرکزی، روستای اوریه).

روایت‌های دیگر:

«دیوها تابع رستم بودند و فرمان رستم را اطاعت می‌کردند. یکی از دیوها از فرمان رستم سرپیچی کرد، رستم هم او را گرفت و در «دیو زندان» زندانی کرد» (ابراهیم فدایی، ۸۰ ساله، باسواد، کشاورز، بخش چهاردولی، روستای تکیه علیا).

«رستم در حال خواب بوده که اژدهایی به طرفش می‌آید. رخس هر چه پایش را به زمین می‌کوبد رستم بیدار نمی‌شود تا اینکه اژدها مشغول خوردن رستم می‌شود؛ نصفی از رستم را قورت داده بود که رخس می‌آید و پایش را روی لب پایین اژدها می‌گذارد و از لب بالای اژدها گاز می‌گیرد و اژدها را جر می‌دهد. آن وقت رستم بیدار می‌شود و اژدها را روی رخس می‌گذارد و آن را به داخل دیو زندان اوریه می‌اندازد» (فتح الله فرهادی، ۶۷ ساله، بی‌سواد، کشاورز، بخش مرکزی، روستای آصف‌آباد).

«رستم برای گرفتن اکوان دیو چند سال در کوه‌های اطراف اوریه و مشیرآباد کمین می‌کند و در نزدیکی مشیرآباد برای خود نمازگاه و برای رخس، آخوری بر روی یک تکه سنگ بزرگ درست می‌کند، تا اینکه روزی اکوان دیو را می‌بیند و برایش کمند می‌اندازد. اکوان دیو در کمند رستم می‌افتد؛ رستم هم او را در چاهی در اوریه می‌اندازد و از آن به بعد به آن چاه «دیو زندان» می‌گویند» (سید اسماعیل احمدی، ۶۶ ساله، بی‌سواد، کشاورز، بخش مرکزی، روستای گنجی).

۳-۵- روستای مشیرآباد اوریه

روستای مشیرآباد اوریه از توابع بخش مرکزی در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه و در یک منطقه‌ی کوهستانی قرار دارد. یکی از مکان‌های جغرافیایی دارای افسانه در

این روستا «آخور رخس» است که در شمال غربی روستا واقع شده است. از لحاظ ظاهری «آخور رخس» تکه سنگ بزرگی است با ارتفاع بیش از ۲ متر و قطری به همین اندازه که در میانه‌ی آن یک فرورفتگی وجود دارد و در بین مردم به «ناخور ره‌خش» مشهور است.

روایت «ناخور ره‌خش» (Chaxur Rexş) (- آخور رخس)

«از گذشتگان شنیده‌ام که این منطقه گذرگاه رستم بوده و او گاهی به این منطقه می‌آمده است. رستم بر روی این سنگ آخوری درست کرده و علف رخس را در آن ریخته است. همچنین در قسمت پایینی آخور رخس، تعدادی سنگ وجود دارد که در مورد آن دو روایت شنیده‌ام؛ عده‌ای می‌گفتند: رستم با «قه‌لماسک (Qeımasik)» (- فلاخن، وسیله‌ای برای سنگ انداختن) اینها را برای دیو انداخته است و عده‌ای هم می‌گفتند: دیوها از روی کوه این سنگ‌ها را برای رستم انداخته‌اند و او نیز با دست آنها را گرفته و بر روی هم گذاشته است» (عباس صادقی، ۶۱ ساله، بی‌سواد، کشاورز، بخش مرکزی، روستای مشیرآباد اوریه).

روایت‌های دیگر:

«رستم برای کشتن ازدهای «به‌ور بیان» (- ببر بیان) به راه می‌افتد. در بین راه وقتی به نزدیک روستای مشیرآباد می‌رسد. در آنجا استراحت می‌کند. وقتی از خواب بلند می‌شود، می‌بیند از روی کوه یکی برایش سنگ پرت می‌کند. رستم سنگ‌ها را می‌گیرد و در گوشه‌ای آنها را کنار هم می‌گذارد. بعد از آن رستم با صدای بلند فریاد می‌کشد و از روی کوه دیوی به طرفش می‌آید. رستم با دیو درگیر می‌شود و موفق می‌شود آن دیو را به زمین بزند و بعد خنجرش را در می‌آورد تا او را بکشد. دیو به رستم می‌گوید: من را نکش. به دردت می‌خورم؛ زیرا عهد کرده‌ام که هر کسی من را به زمین بزند تا دنیا دنیا ست غلامش شوم. در آن زمان دیوها شرطشان درست بود و به عهد خود وفا می‌کردند. اسم این دیو «گلیم‌گوش» بود. بعد از آن رستم با مشت به تخته سنگ بزرگی می‌زند و برای رخس آخوری درست می‌کند و «گلیم‌گوش» هم «مه‌یته‌ر (Meyter)» (- خدمتکار اسب) رستم می‌شود و برای کشتن به‌ور بیان او را همراهی می‌کند» (خلیفه ولی برومند، ۷۲ ساله، بی‌سواد، کشاورز، بخش مرکزی، روستای جامه شوران).

«در روستای مشیرآباد، تخته سنگی وجود دارد که نمازگاه رستم بوده است. روزی رستم در حال نماز خواندن بود که دیو از روی کوه برایش سنگ پرت می‌کند. رستم با یک دست

سنگ‌هایی را که دیو می‌اندازد می‌گیرد و با دست دیگرش سلام نماز را می‌دهد» (خلیفه ملک محمد و کیلی. ۸۵ ساله. بی‌سواد. بخش مرکزی. روستای نبی‌آباد).

«رستم به قصد عراق راه می‌افتد. در راه به روستای مشیرآباد می‌رسد و در آنجا نماز می‌خواند که الآن هم نمازگاهش موجود است. دیوها برای رستم که در حال نماز خواندن بوده و شمشیر و گرز را کنار گذاشته بود، سنگ پرت می‌کنند. اما چون در حال نماز خواندن بوده، سنگ‌ها به او نمی‌خورند. رستم بعد از خواندن نماز، شمشیر و گرز را بر می‌دارد و همه‌ی دیوها را می‌کشد و آنها را به داخل چاهی که در آن نزدیکی بود می‌اندازد» (عبدالله مفاخری. ۷۳ ساله. بخش مرکزی. روستای معصوم‌آباد).

۴-۵- روستای کنگره

روستای کنگره از توابع بخش مرکزی در ۳۷ کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه و در دامنه‌ی کوه پنجه قرار دارد. در این روستا چشمه‌ای تقریباً خشک وجود دارد که بدان «کانی اسفندیار» می‌گویند در کنار این چشمه، رودخانه‌ای فصلی قرار دارد به نام «چمه به‌روهن (çem berwen)» (- رودخانه‌ای که در کنارش درخت ون بوده است).

روایت «کانی اسفندیار»

«در زمان‌های قدیم یک پهلوان به اسم اسفندیار به این منطقه می‌آید و این مکان را «داور (dawir)» (- تصرف) می‌کند. این شخص از پهلوانان زمان رستم و سهراب بوده و این چشمه تا زمانی که اسفندیار در این منطقه بوده، جزو ملک او بوده است و بعد از او هم، اهالی به آن «کانی اسفندیار» می‌گویند. شکل قدیمی این چشمه، هم به لحاظ ظاهر و هم به لحاظ میزان آبدهی کاملاً فرق کرده است. این چشمه چند سال است که به سبب بی‌توجهی و حفر چاه‌های کشاورزی خشک شده است. در قسمت جنوب غربی این چشمه، مکانی به اسم «شانشین (şanişîn)» (- محل نشستن شاه) در دامنه‌ی کوه وجود دارد که زمانی یکی از شاهان در آنجا استراحت کرده و از پایین کوه، دست به دست برای او غذا برده‌اند» (محمد پرویزی. ۶۵ ساله. بی‌سواد. بخش مرکزی. روستای کنگره).

روایت‌های دیگر:

«در مورد «کانی نئسپه‌ندیار» شنیده‌ام که در زمان‌های گذشته، پادشاهی به این منطقه

آمده و در این قسمت «ئەسپ (Hesp)» (- اسب) خود را طوری بسته است که از محل استراحت پادشاه، اسب قابل مشاهده باشد» (لطف الله مرادی. ۵۵ ساله. بی سواد. بخش مرکزی. روستای کنگره).

«چند سال پیش که در تهران بودم از یک شخص مُسنی که اهل و مقیم تهران بود شنیدم که می گفت: در روستای کنگره قلعه‌ای به اسم «قه لای ئەسفه‌ندیار» وجود دارد و سراغ آن را می گرفت. در روستای ما یک قلعه‌ی قدیمی وجود دارد و در کنار آن زیارتگاهی به اسم «چەرموو سوار (çermÛ siwar)» (- سواری که بر روی اسب سفید باشد) اما دقیقاً نمی دانم که «قه لای ئەسفه‌ندیار» که آن تهرانی می گفت به این قلعه مربوط می شود و یا به کانی اسفندیار ارتباط دارد که شاید قبلاً قلعه‌ای در کنارش بوده» (ببرعلی رضایی. ۶۰ ساله. بی سواد. بخش مرکزی. روستای کنگره).

۵-۵- روستای چاغربلاغ

روستای چاغربلاغ (به معنی چهار چشمه) از توابع بخش مرکزی در ۵۳ کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه و در نزدیکی کوه پنجه واقع شده است. در این روستا چشمه‌ای وجود دارد که به آن «کانی زال» می گویند.

روایت «کانی زال»

«آن طوری که از گذشتگان شنیده‌ام کانی زال به اسم پدر رستم نام گذاری شده است. در زمان‌های گذشته گذر زال به این منطقه افتاده و در کنار این کانی (- چشمه) به استراحت پرداخته است. در قسمت بالای چشمه راهی وجود دارد که زال آن را درست کرده است. این چشمه، در گذشته آب زیادی داشت و بسیار خنک بود و در گرمای تابستان که یخچالی هم وجود نداشت مردم برای تهیه و خوردن آب سرد به کنار چشمه می رفتند و از آب بسیار گوارا و خوب آن استفاده می کردند. البته در کنار چشمه یک درخت بزرگ هم بود که الان اثری از آن نمانده است و چند سال پیش آن را بریده‌اند» (لطف الله عزتی. ۸۳ ساله. کم سواد. بخش مرکزی. روستای چاغربلاغ).

۵-۶- روستای احمدآباد پنجه

روستای احمدآباد از توابع بخش مرکزی در ۴۶ کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه و در حاشیه ی کوه پنجه قرار دارد. در قسمت شرقی روستای احمدآباد چشمه ی تقریباً کم

آبی وجود دارد که به «کانی‌سید» مشهور شده است. سکوها و آثار قدیمی اطراف چشمه، نشانگر وجود سکونت‌های قدیمی در این منطقه است.

روایت «کانی سید»

«در قدیم شنیدم که می‌گفتند: رستم به منطقه‌ی «داره وشکه» (- درخت خشک شده) نزدیک روستای بکرآباد آمده و مدتی در آنجا مانده و بعد به «کانی سید» روستای احمدآباد آمده و مدتی را هم در کنار این کانی گذرانده و بعد به طرف کوه پنجه رفته است و از آنجا به طرف روستای شانوره و روستای مشیرآباد رفته، در روستای مشیرآباد با مشت به سنگ بزرگی زده و برای رخشش، آخوری درست کرده است و بعد هم مسیرش را به طرف روستای وینسار و صالح آباد همدان ادامه داده است» (عبدالله گرگه‌ای، ۷۳ ساله، بی‌سواد، کشاورز، بخش مرکزی، روستای کبودخانی علیا).

۵-۷- روستای امیرآباد قلعه‌لان

روستای امیرآباد قلعه‌لان از توابع بخش مرکزی در ۳۸ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه قرار دارد. در قسمت جنوب غربی روستا، منطقه‌ای وجود دارد به نام «کانی چه‌رموو (Kanî çermû)» (- چشمه سفید) در این منطقه، صخره‌ی سنگی بزرگی وجود دارد که به «کوچک قوته‌گه (Kuçke qutege)» (- سنگ برجسته) معروف است. در لبه‌ی این صخره، تکه سنگ گردی وجود دارد که به «کوچک ناندان (Kuçiknandan)» مشهور شده است؛ «کوچک» به معنی سنگ است و «ناندان» صندوق و یا سیدی که در آن نان بگذارند. این سنگ از صخره جدا است و انگار کسی آن را بر روی لبه‌ی صخره گذاشته است. در قسمت پایین صخره نیز یک پناهگاه غار مانند وجود دارد. وقتی با دقت از زوایای مختلف به این صخره نگاه کنیم، شکل‌های متنوعی را می‌توان از آن تصور کرد؛ از طرف روستا که به این منطقه نزدیک می‌شوید شکل شتر، نزدیک‌تر شکل یک لاک پشت غول پیکر، و از زاویه‌ی زیر آن مانند یک مجسمه‌ی باستانی به چشم می‌آید. وجه تسمیه‌ی این تکه سنگ گرد به «کوچک ناندان» به این خاطر است که شکل این سنگ، شبیه به ناندان‌هایی بوده که در قدیم با خشت و یا گل تنور درست می‌کردند. اهالی معتقدند که این «کوچک ناندان» را رستم بر روی آن صخره گذاشته است.

روایت «کوچک ناندان»

«در منطقه‌ی «کانی چه‌رموو»، روی صخره‌یی به نام «کوچکه قوته‌گه» تکه سنگ گردی وجود دارد که شبیه به ناندان است و به آن «کوچک ناندان» می‌گوییم. همانطور که از گذشتگان شنیده‌ایم، رستم زمانی به این منطقه آمده و در اینجا چند مدتی استراحت کرده است و این «کوچک ناندان» بزرگ را روی آن صخره گذاشته است» (سید کریم حسینی، ۷۸ ساله، بی‌سواد، بخش مرکزی، روستای امیرآباد قلعه‌لان).

۵-۸- روستای جامه شوران

روستای جامه شوران از توابع بخش مرکزی در ۳۶ کیلومتری جنوب غربی شهرستان قروه واقع شده است. بسیاری از ریش‌سفیدان و افراد مسن- در نقاط مختلف شهرستان- معتقدند که جامه شوران قدیمی‌ترین روستا یا شهر، در حوزه‌ی شهرستان قروه بوده است و در حدود ۵۰۰ سال گذشته، جمعیت زیادی داشته و به آن «جام لنگر» می‌گفته‌اند. همچنین معتقدند که در گذشته، دریا یا دریاچه‌ی بزرگی در این منطقه وجود داشته که با کشتی و قایق از آن عبور می‌کرده‌اند.

روایت «جام لنگر»

«در مورد جایی که الآن به «قه‌لا کوون» (-قلعه‌ی کهن) مشهور است از گذشتگان شنیده‌ام که می‌گفتند: اینجا در اصل «جام لنگر» بوده که دریا و جنگل داشته است و این «جام لنگر» محل بزم هوشنگ شاه بوده است» (خلیفه ولی برومند، ۷۲ ساله، بی‌سواد، کشاورز، بخش مرکزی، روستای جامه شوران).

۵-۹- روستای امین آباد

روستای امین‌آباد از توابع بخش مرکزی در ۱۱ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه واقع شده است. در قسمت شمالی روستا کوه «یه‌که برج (Yeke birc)» (-تک برج) قرار گرفته است؛ این کوه شبیه به یک دیوار سنگی است که ارتفاع بلندی دارد. در امتداد کوه مذکور، کوه «قه‌لا قه‌یته (Qeîa qeyte)» (-قلعه‌ی قیته) قرار دارد. همچنین در قسمت جنوبی روستا، دشت وسیعی قرار دارد که به «ترخینه‌ه‌وار^۱ (Tirxêne hewar)» مشهور

است؛ در این دشت یک تکه سنگ بزرگ- با حدود دو متر طول- وجود دارد که این تکه سنگ گرد به «تل (Til)» (- تپه) مشهور است و به آن «تل ترخینه هوار» می‌گویند.

روایت «ترخینه هوار»

«رستم بر روی کوه «قه‌لا قه‌یته» منزلگاه داشته است و بر روی کوه «یه که برج» سنگر بسته. یک روز که رستم روی کوه «یه که برج» بوده، ریگی داخل کفشش می‌رود رستم، ریگ را در می‌آورد و آن را به طرف پایین می‌اندازد و این ریگ، غلطان غلطان از کوه پایین می‌آید تا اینکه در دشت «ترخینه هوار» جا می‌گیرد و از آن به بعد به این ریگی که داخل کفش رستم بوده و الآن در دشت «ترخینه هوار» قرار گرفته، «تل ترخینه هوار» می‌گوییم» (احمد اخگر. ۸۵ ساله. بی‌سواد. کشاورز. بخش مرکزی. روستای امین آباد).

۵-۱۰- روستای پلوسرکان

روستای پلوسرکان در ۱۹ کیلومتری جنوب شرقی قروه قرار دارد. «ئاخور ره خش (Çaxur Rexş) و ئاخور به‌چکه‌گی (Çaxur beçkeğê)» (- آخور رخس و آخور بچه رخس) از مناطق مهم این روستا هستند: در منطقه‌ی قشلاق و در دامنه‌ی کوه گزگز در شمال غربی روستا، دو تکه سنگ بزرگ و کوچک در فاصله‌ی ۱۰ متری هم قرار دارند؛ سنگ بزرگ با ارتفاع حدود ۳ متر و با رنگ تیره که یک فرو رفتگی در بالای آن است به «ئاخور ره‌خش» و تکه سنگ کوچک با ارتفاع حدود ۱ متر و با رنگ روشن که در میانه‌ی آن یک فرو رفتگی است به «ئاخور به‌چکه‌گی» مشهور است.

روایت «ئاخور ره‌خش و ئاخور به‌چکه‌گی» (- آخور رخس و آخور بچه رخس)

«رستم به این منطقه که قشلاق بوده و آب و هوای خوبی داشته، آمده است و بر روی یک تکه سنگ بزرگ آخوری برای رخس درست کرده که حدود چهار سطل آب می‌گیرد و در کنار آن بر روی تکه سنگ کوچک‌تری برای بچه‌ی رخس، آخور دیگری درست کرده است. بعد از آن در بین اهالی این دو تکه سنگ به «ئاخور ره‌خش» و «ئاخور به‌چکه‌گی» مشهور شده‌اند» (قهرمان میهمی. ۵۶ ساله. باسواد. کشاورز. بخش چهاردولی. روستای پلوسرکان).

۵-۱۱- روستای میهم علیا

روستای میهم علیا از توابع بخش چهاردولی در ۲۱ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه قرار دارد. در مرکز این روستا چشمه‌ای وجود دارد که به «کانی علی» مشهور است. این

چشمه مربوط به شخصی به اسم شیخ علی بوده است و عده‌ای هم آن را به حضرت علی (ع) نسبت می‌دهند. در نزدیکی روستای ولی‌آباد به طرف میهم علیا، چشمه‌ی دیگری وجود دارد که به «کانی رستم» مشهور است.

روایت «کانی رستم»

«این منطقه گذرگاه رستم بوده که در گذشته رستم- رستم زال- به این منطقه آمده و از آب این چشمه استفاده کرده است و نام رستم سینه به سینه بر این چشمه ماندگار شده است» (حاجی شاحسین زارعی، ۷۱ ساله، کم‌سواد، بخش چهاردولی، روستای میهم علیا).

۵-۱۲- روستای نعمت‌آباد

روستای نعمت‌آباد از توابع بخش چهاردولی در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه و در نزدیکی مرز سنقر قرار دارد. در مرز بین روستای نعمت‌آباد و ولی‌آباد تکه سنگی تیره رنگ با حدود یک متر ارتفاع و دو متر عرض وجود دارد که به «کوچک ئاخور» (Kuçk Çaxur) مشهور است و شکل ظاهری آن مانند شیر است.

روایت «کوچک ئاخور» (Kuçk Çaxur) - (آخورسنگی)

«در قدیم می‌گفتند: رستم به این منطقه آمده است و بر روی این تکه سنگ که به «کوچک ئاخور» و یا «ئاخور ره خش» (Çaxur rexş) (ور رخس) مشهور است، برای رخس آخوری درست کرده و در آن علف و جو اسبش را ریخته است» (علی امینی، ۴۴ ساله، کم‌سواد، بخش چهاردولی، روستای نعمت‌آباد).

۵-۱۳- روستای میمنت‌آباد

روستای میمنت‌آباد از توابع بخش چهاردولی در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه قرار دارد. در مسیر میمنت‌آباد- گرمه‌خانی- زرینه و بر روی گردنه‌ی در این مسیر، تکه‌هایی از یک سنگ تخریب شده وجود دارد که به «میخ رستم» مشهور است. در کتاب فردوسی‌نامه نیز روایتی در مورد آن نقل شده است (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۷۲) که تفاوتی با روایت‌های رایج امروز ندارد.

روایت «میخ رستم»

«از گذشتگان شنیده‌ام که زمانی رستم گذرش به این منطقه افتاده و مدتی در اینجا اقامت کرده و رخس را به این سنگ که شبیه به میخ بوده بسته است و بعد از آن به این

سنگ، «میخ رستم» گفته‌اند. این سنگ حدود دو متر ارتفاع داشت و مثل یک کله قند سفید و براق بود؛ از دور که نگاه می‌کردی انگار یک نفر با لباس سفید بر روی گردنه ایستاده است و این تصوّر برای افراد غریبه خیلی پیش می‌آمد. اما چند سال پیش، این سنگ زیبا توسط جویندگان گنج به این امید که شاید در درون یا زیر آن چیزی باشد، تخریب شد» (کریم میمنت آبادی، ۶۶ ساله. کم سواد. کشاورز. بخش چهار دولی. روستای میمنت آباد).

۵-۱۴- روستای زرینه

روستای زرینه از توابع بخش چهاردولی در ۲۶ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه قرار دارد. در نزدیکی روستای زرینه تپه‌ای وجود دارد که به «تپه رستم» مشهور است، و با «میخ رستم» - واقع در گردنه‌ی بین زرینه و میمنت‌آباد- فاصله‌ی چندانی ندارد.

روایت «تپه رستم»

«در زمان‌های گذشته، رستم به این منطقه آمده و اسبش را به «میخ رستم» بسته و خودش بر روی این تپه که به آن «تپه رستم» می‌گوییم قلعه‌ای درست کرده و در آن سنگ‌ر گرفته است. این تپه محل دیده‌بانی رستم بوده است» (درویش علی زرین، ۸۰ ساله. بی سواد. بخش چهاردولی. روستای زرینه).

روایت دیگر:

«از گذشتگان شنیده‌ام که می‌گفتند: «تپه رستم» از خاک داخل کفش رستم به وجود آمده است» (ذبیح الله کریمی، ۴۵ ساله. کشاورز. بخش چهاردولی. روستای زرینه).

۵-۱۵- روستای گلالی

روستای گلالی از توابع بخش چهاردولی در ۳۴ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قروه قرار دارد. در نزدیکی روستای گلالی کوه بلندی به ارتفاعی بیشتر از ۲۰۰۰ متر وجود دارد که به «کوچک کوناتی (Kuçik Kunatê)» (- سنگ سوراخ شده) مشهور است؛ منظور از «کوچک کوناتی» سوراخ بزرگ و تقریباً لوزی شکلی است که در نوک سنگی قله‌ی کوه قرار دارد. در پشت و حدود ۱۵۰۰ متری آن، یک منطقه‌ی کوچک که شامل چند درخت می‌شود وجود دارد که به «سه‌وز پووش (Sewz Pûş)» (- جایی که پوشش سبز دارد) مشهور است.

روایت «کوچک کوناتی» (Kuçik Kunatê) و «سه وز پووش» (Sewz Pûş):

«از پدر بزرگم شنیدم که می‌گفت: رستم از کوه‌های روبروی «کوچک کوناتی» با کمانش تیری انداخته که به نوک این کوه خورده و آن را سوراخ کرده است و آن طرف‌تر در منطقه «خوه ره تاو» (Xiweretaw) (- جایی که آفتاب به آن بتابد) این تیر به زمین نشست و در اطراف آن چند درخت سبز شده است و از آن به بعد به این منطقه علاوه بر «خوه‌ره تاو» منطقه «سه‌وز پووش» نیز می‌گویند. تا حدود ۱۵ سال پیش مردم از نقاط مختلف روزهای جمعه برای طواف و زیارت به منطقه‌ی «سه‌وز پووش» می‌آمدند و بچه‌هایی را که سیاه سرفه و یا مرض‌های دیگر می‌گرفتند از داخل سوراخ کوه رد می‌کردند و اگر خود بچه نمی‌توانست، لباسش را از درون آن رد می‌کردند و این کار موجب می‌شد که سرفه و یا مرض کودک برطرف شود» (محمود نامور، ۳۵ ساله، باسواد، کارگزار مخابرات، بخش چهاردولی، روستای گلالی).

روایت دیگر:

«در مورد «کوچک کوناتی» شنیده‌ام که حضرت علی (ع) تیری انداخته و تیر از کوه رد شد و در منطقه‌ی «سه‌وز پووش» به زمین افتاده است» (خیرالله فعله گری، ۸۲ ساله، بی‌سواد، بخش چهاردولی، روستای گلالی).

در مورد قضیه‌ی تیر انداختن به سوی کوه «کوچک کوناتی» دو روایت وجود دارد؛ عده‌ای با توجه به مقدس دانستن جایی که معتقدند در آنجا تیر به زمین نشست - در محل سبز پوش - این روایت را به حضرت علی (ع) نسبت می‌دهند و عده‌ای هم آن را به رستم نسبت می‌دهند. در کتاب فردوسی‌نامه این داستان نقل شده و در آنجا نیز قصه‌ی تیر انداختن مربوط به رستم است (همان: ۱۷۳).

۵-۱۶- روستای ناظم‌آباد و روستای وینسار

روستای ناظم‌آباد که در بین عامه‌ی مردم به تازه‌آباد مشهور است در ۱۶ کیلومتری شرق شهرستان قروه و در کنار جاده‌ی سنندج- همدان قرار گرفته است. در قسمت جنوبی روستا یک تپه‌ی قدیمی وجود دارد که امروزه به آن «آق‌کند»^۲ می‌گویند و در گذشته به آن «قلعه‌ی سفید حصار» می‌گفتند.

روستای وینسار از توابع بخش چهاردولی در ۳۰ کیلومتری شرق شهرستان قروه و در

کنار جاده‌ی سنندج - همدان قرار دارد. در قسمت جنوبی این روستا تپه ای وجود دارد که به آن «تپه ی وینسار» می گویند. در مورد قلعه‌ی سفید حصار و داستان‌هایی که در مورد این قلعه می‌گویند، یک نکته ی مبهم در بین راویان وجود دارد و آن هم محل دقیق قلعه‌ی سفید حصار است. عده‌ای از راویان، محل قلعه ی سفید حصار را «تپه ی آق‌کند» در جنوب ناظم‌آباد می‌دانند و عده‌ای دیگر معتقدند منظور از قلعه ی سفید حصار، «تپه ی وینسار» است که رو به روی وینسار قرار دارد.

روایت «قلعه ی سفید حصار»:

«یک روز کیخسرو شاه به شکار می‌رود و در راه، به شیده پسر افراسیاب می‌رسد. شیده، دایی کیخسرو شاه بوده است. شیده، کیخسرو را می‌گیرد و او در قلعه‌ی سفید حصار که رو به روی وینسار است زندانی می‌کند. سفید حصار بسیار محکم و یک طرفش دریا و طرف دیگرش خندق بوده. در این قلعه، عده ی دیگری هم زندانی بودند و در میان آنها زنی بود به نام سمن‌ناز که همسر تکش خان بود. سمن‌ناز به نزد کیخسرو شاه می‌رود و به او می‌گوید: تو کی هستی؟ کیخسرو می‌گوید: قول می‌دهی به کسی نگویی؟ سمن‌ناز می‌گوید: مطمئن باش. کیخسرو شاه هم خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید شیده، من را به اینجا آورده. سمن‌ناز می‌گوید: تو شیر من را خورده‌ای. سمن‌ناز که می‌ترسد مبادا آسیبی به کیخسرو برسد، در غذای کسانی که آنجا بودند، سم می‌ریزد و همه را مسموم می‌کند جز همسرش تکش خان. در ایران، وقتی می‌بینند که از کیخسرو شاه خبری نیست برای پیدا کردن کیخسرو همه جا را می‌گردند و متوجه می‌شوند که شیده او را به قلعه‌ی سفید حصار انداخته است، به همین خاطر لشکریان زیادی را به آنجا می‌فرستند و از طرف توران هم لشکر افراسیاب به راه می‌افتند و کم‌کم جنگ به اطراف این قلعه‌ی کشیده می‌شود. در این جنگ رخس با رستم نبود، چون رستم یکدست رخس را با خود برده بود. حدود سه ماه دو لشکر در اطراف قلعه سفید حصار با هم جنگ می‌کنند تا اینکه لشکر افراسیاب شکست می‌خورند و به توران باز می‌گردند و کیخسرو شاه از قلعه ی سفید حصار آزاد می‌شود» (ولی کریمی، ۸۴ ساله، بی‌سواد، بخش سریش‌آباد، روستای خشمک‌رود علیا).

روایت‌های دیگر:

«وقتی رستم و سهراب با هم دست به یقه می‌شوند، آن قدر به این طرف و آن طرف می‌آیند و می‌روند که از خاک پایشان این تپه‌ای که روبروی وینسار است درست می‌شود، تا جایی که دیگر نمی‌توانستند به این طرف تپه بیایند و وقتی هم به آن طرف می‌رفتند از «میخ رستم» نمی‌توانستند رد شوند. جنگ آنها در بین «میخ رستم» و «تپه‌ی وینسار» بوده است» (رستم احمدی. ۸۳ ساله. بی‌سواد. بخش مرکزی. روستای مجین).

«در قدیم در مورد تپه‌ی وینسار می‌گفتند: رستم خاک داخل توره‌که (türeke)» (- توره‌ی) رخس را تکانده و از گرد و خاک داخل آن، این تپه درست شده است» (مولود ظاهری. ۸۰ ساله. بی‌سواد. بخش مرکزی. روستای آصف‌آباد).

«نسل گذشته به تپه‌ی آق کند قلعه‌ی سفید حصار می‌گفتند و معتقد بودند که این قلعه زمانی پایتخت بوده و رستم با افراسیاب در اطراف قلعه‌ی سفید حصار چندین بار با هم جنگ کرده‌اند» (حاجی یدالله فرهادی ۷۴ ساله. بی‌سواد. بخش چهاردولی. روستای ناظم‌آباد).

۵-۱۷- روستای جداقایه

روستای جداقایه از توابع بخش چهاردولی در ۲۷ کیلومتری شمال شرقی شهرستان قروه قرار دارد... از جمله مکان‌های دارای افسانه در این روستا، کوه «کوچک قوت (kuÇik Qut)» (- سنگ برجسته) می‌باشد. کوه «کوچک قوت» شبیه به یک دیوار سنگی است که ارتفاع آن به بیش از ۲۰۰۰ متر می‌رسد.

روایت کوچک قوت (kuÇik Qut) (- سنگ برجسته)

«سپاه بهمن پسر اسفندیار، دور و بر فرامرز پسر رستم را گرفتند و او را در محاصره انداختند. فرامرز بر روی کوه «کوچک قوت» رفت و در آنجا پناه گرفت. فرامرز در بالای کوه خورد و خوراکی نداشت و هر چه تقاضا کرد، بهمن به او آذوقه نداد تا اینکه فرامرز بر اثر تشنگی و گرسنگی بر روی کوه تلف شد و جانش را از دست داد. سپاه بهمن می‌ترسیدند که به بالای کوه بروند چون باد به موی سر فرامرز می‌خورد و اینها فکر می‌کردند فرامرز زنده است به این خاطر جرأت رفتن به بالای کوه را نداشتند. بعد از مدتی که کلاغ‌ها به روی جسد فرامرز آمد و شد کردند، سپاهیان بهمن فهمیدند که فرامرز مرده است. بعد از آن به بالای کوه «کوچک قوت» رفتند و جسد او را در بالای کوه به دار آویختند» (محمود محمدی. ۶۷ ساله. کم‌سواد. کشاورز. بخش سریش‌آباد. روستای زرین‌آباد).

۵-۱۸- روستای باغلوچه

روستای باغلوجه از توابع بخش مرکزی در ۲۶ کیلومتری شمال شرقی شهرستان قروه قرار دارد. اطراف باغلوجه را تپه‌های بلندی دربر گرفته و باغ‌های فراوانی نیز در این روستا وجود دارد. در منطقه‌ی «قازان چی (QazanÇi)» (- دیگ) تگه سنگی وجود دارد که به «رستم میخی» مشهور است. سنگ «رستم میخی» سنگ تراشیده شده‌ای است؛ این سنگ شبیه به میخ طویله بوده و حدود ۲ متر ارتفاع داشته که چهار پنج سال پیش آن را از وسط شکسته‌اند و الآن به صورت دو تکه سنگ در کنار هم قرار دارند.

روایت رستم میخی

«در زمان قدیم این منطقه چمنزار خوبی بوده و آب و هوای خوبی هم داشته رستم به این منطقه آمده و در اینجا اسبش را به این سنگ بسته است و به این خاطر در بین اهالی به «رستم میخی» مشهور شده است». (فریدون خادمی، ۵۰ ساله، باسواد، عضو شورا، بخش مرکزی، روستای باغلوجه)

۵-۱۹- روستای قصلان

روستای قصلان از توابع بخش سریش‌آباد و در ۷ کیلومتری شمال شهرستان قروه قرار دارد. یکی از آثار تاریخی در قصلان «تپه‌ی قصلان» است. این تپه ی زیبا، آثار و بقایای به جا مانده از یک قلعه ی قدیمی است. آثار سفال‌های سطح تپه از قبیل سفال‌های قرمز رنگ و همچنین سفال‌های خاکستری، قدمت آن را به هزاره‌های چهارم تا اوایل قبل از میلاد می‌رساند، همچنین سفال‌های دوران اسلامی نیز در سطح تپه به چشم می‌خورند. تپه قصلان یکی از مکان‌های دارای افسانه محسوب می‌شود و درباره‌ی آن روایت‌های گوناگونی نقل می‌شود.

روایت تپه‌ی قصلان

«در روستای قصلان تپه‌ای وجود دارد که می‌گویند: زمانی که رستم خاک «توره‌که (türeke)» (- توبره‌ی) رخس را تکانده، از خاک داخل آن این تپه درست شده است» (عباس زمانی، ۷۳ ساله، بی‌سواد، بخش سریش‌آباد، روستای شوراب حاجی)

روایت‌های دیگر:

«رستم گذرش به این منطقه افتاده و خاک چکمه‌اش را تکانده و از خاک داخل آن، تپه‌ی قصلان درست شده است» (محمد مظفری، ۷۲ ساله، بی‌سواد، بخش سریش‌آباد).

روستای مظفرآباد).

«در قدیم می‌گفتند: تپه ی قصلان توسط دیوها و در زمان حضرت سلیمان درست شده است» (خانم سلطنت مظفری. ۷۹ ساله. بی‌سواد. بخش سریش‌آباد. روستای زیویه).

«در گذشته در مورد قصلان شنیده‌ام که می‌گفتند: قصلان جای «اصقلان دیو» بوده، در زمان رستم «اصقلان دیو» خیلی زبر دست بوده و در این قصلان، قلعه داشته است» (میکابیل سلطانی. ۶۱ ساله. با سواد. کشاورز. بخش سریش‌آباد روستای شوراب حاجی).

۶- بررسی و تحلیل روایت‌ها

۶-۱- ادغام یا جابه‌جایی شخصیت‌ها و روایت‌ها

برخی روایت‌های مردمی ناشی از جابه‌جایی یا ادغام برخی شخصیت‌ها و روایات است که بر اثر فعالیت‌های آگاهانه‌ی ذهن برای توجیه نام و مانند آن رخ داده است مثل توجیه نام روستای اوریه. در مورد وجه تسمیه‌ی روستای اوریه به «جای اورنگ دیو»، اورنگ به معنی تخت است. در میان قهرمانان یا ضد قهرمانان شاهنامه شخصی بدین نام موسوم نیست، البته از ارژنگ دیو یاد شده که سالار مازندران بود و رستم او را نابود ساخت (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۰۴-۲/۱۰۳). احياناً به سبب نزدیکی اورنگ با ارژنگ و تناسبی که می‌خواسته‌اند بین اورنگ با اوریه ایجاد کنند این وجه تسمیه را با نوعی جابه‌جایی برساخته‌اند. یا در روایت «سال داشی (saî daş) (- سنگ انداخته)» از تعیین مرز میان مارها از سوی رستم یاد شده؛ اما در شاهنامه سخنی از تعیین مرز توسط رستم نیست. داستان آرش (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۳۴-۳۳۵) و سدّ یاجوج و ماجوج (فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۷-۷/۸۴) را با هم آمیخته‌اند و به رستم نسبت داده‌اند. برخی از این جابه‌جایی‌ها در حوزه‌ی نامگذاری‌های نقاط جغرافیایی، گواه علاقه‌ی وافر ساکنان منطقه به مؤلفه‌های بنیادی هویت ملی است مثل اینکه تقدّس و احترام به سنگ‌ها و صخره‌ها خصوصاً سنگ‌های سوراخ دار در فرهنگ جهانی (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۱۵-۲۲۳) در نظر مردم قروه به وسیله‌ای برای ابراز علاقه به قهرمانان شاهنامه تبدیل شده است که سنگ‌های قابل توجه و سوراخ دار میخ رستم، آخور رخس، آخور بچه رخس، جای تیر اسب رستم یا ناندانی می‌دانند که رستم بر روی صخره نهاده است یا برخی کوه‌ها را سنگر یا منزلگاه رستم خوانده‌اند یا تکه سنگ بزرگی را ریگی می‌پندارند که داخل کفش رستم بوده است.

۶-۲- تداوم سنت روایی

برخی موارد در شاهنامه هست که متناقض به نظر می‌رسد و از سوی محققان نیز به عنوان حسن شاهنامه و امانت‌داری فردوسی تلقی شده است. (صفا، ۱۳۶۹: ۲۳۰-۲۳۱ و مرتضوی، ۱۳۷۲: ۱۴) برخی موارد نیز از سوی محققان، به سبب اینکه متناقض است، الحاقی تصور شده و در متن شاهنامه‌های چاپی نیامده یا به زیرنویس یا بخش ملحقات فرابرده شده یا اصرار کرده‌اند که لازم است از متن حذف شود چون در زمره ی قطعات الحاقی است. (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۶۵-۱۲۷) در روایت‌های افسانه‌ای شهرستان قروه، روایت‌های جام هوشنگ و گلیم‌گوش در زمره‌ی این نوع تناقض‌ها محسوب می‌شود:

جام هوشنگ: یکی از مباحث عمده در شاهنامه و اسطوره پژوهی آن است که چگونه، جام جهان نما به جمشید منسوب است اما در شاهنامه و بسیاری از متون کهن، کیخسرو از آن استفاده کرده و خاصیت جهان نمایی آن را متجلی کرده است (معین، ۱۳۶۴: ۳۴۸). محققان تلاش کرده‌اند بر اساس منابع مکتوب این معضل را بگشایند؛ آیدنلو معتقد است بوسیله ی گوسان‌ها «مضمون جام جهان نما در دوره‌ی اشکانیان از روایات توراتی یهودی در داستان بیژن و منیژه راه یافته است» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۷۳). اما در روایت مردم قروه، جام را به شکلی دیگر به عنوان جا و محل، به هوشنگ نسبت داده‌اند چنین روایتی در ظاهر نوعی اشتباه در نامگذاری است در حالی که مبتنی بر اصالت روایت است و از آنجا که هوشنگ نیز مثل کیومرث، منوچهر، گرشاسب و فریدون از زمره‌ی نمونه‌های نخستین انسان محسوب می‌شود و هر یک از این نام‌ها بیانگر آن است که در دوره‌های متعدد و مناطق مختلف ایران نمونه‌های نخستین انسان هر یک به نامی خاص مشهور شده‌اند (بهار، ۱۳۷۵: ۴۹-۵۰) روایت جام لنگر نشان می‌دهد که در این منطقه، نمونه‌ی نخستین انسان با نام هوشنگ معروف بوده است، در عین حال نشان می‌دهد که چرا در فرهنگ ایرانی، جام به جمشید منسوب است اما فقط کیخسرو از آن استفاده کرده است. ناهماهنگی‌هایی که در داستان‌های دوره‌ی اسطوره‌ای شاهنامه نظیر تنازعی که بر سر جام بین کیخسرو و جمشید روی داده است بدین سبب است که حماسه‌ی ملی ایران، نتیجه‌ی تلفیق روایات متعدد از دوره‌ها و مناطق مختلف است (هانزن، ۱۳۷۴: ۲-۳ و بارتولد، ۱۳۶۹: ۳۳-۳۸) اگر هم مردم در دوره‌های بعد همچنان روایات منطقه‌ی خود را حفظ کرده‌اند و به صورت سینه به سینه به نسل‌های بعدی

رسانده‌اند تفاوت یا تضادی در ساختار کلی اندیشه‌های آنان نیست و اختلاف‌ها نهایتاً در سطح نام‌ها است؛ جام در یک منطقه به هوشنگ منسوب بوده و در منطقه‌ای دیگر به کیخسرو یا جمشید و «در نمونه‌های معدودی از جام‌های فریدون، کاووس و کسری نیز یاد شده» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۸۳). اگر تعبیر «جام جم» شهرت بیشتری یافته به سبب خوش نشینی واژگان و تکرار حروف آن است.

گلیم گوش:

محققان بر سر جامه‌ی جنگی رستم یعنی ببر بیان، از دیرباز تأمل کرده‌اند که منشأ آن چیست یا لفظ ببر بیان به چه معنی است، مردم نیز به سبب علاقه به رستم و البته فارغ از دعوی محققان به منشأ جامه‌ی رستم اندیشیده‌اند چنانکه در «به‌ور بیان» می‌بینیم؛ ببر بیان نام ازدهایی است که رستم برای کشتن آن به راه افتاده تا در روستای مشیرآباد با دیوی تنومند رو به رو می‌شود که به سبب گوش پهنش به «گلیم گوش» شهرت دارد رستم این دیو را اسیر می‌کند دیو برای حفظ جانش به رستم خدمت می‌کند؛ تیمار اسبش می‌کند و او را برای کشتن ببر بیان یاری می‌نماید. نام «گلیم گوش» در شاهنامه نیامده اما اینکه دیوان به لحاظ شکل و شمایل درشت تر بوده‌اند در شاهنامه هست و گاهی کسانی که تنومند بودند دیو خوانده می‌شدند. در شاهنامه فقط از نیزه دار رستم به نام الوای یاد شده است (فردوسی، ۱۳۷۴: ۶/۲۸۳) ولی اسب وی خدمتکاری ندارد، اسبش فقط یک همدم دارد و آن هم رستم است فقط یکبار در شاهنامه از اینکه دیگران، رخس را آماده می‌کردند در داستان رستم و سهراب یاد شده که از نظر خود رستم نیز استثناست (همان: ۲/۲۲۲-۲۲۱) اما در سنت شفاهی پس از شاهنامه، از جمله در فرامرزنامه از جزیره‌ای یاد شده که افراد آن گوش‌های بزرگ همچون فیل دارند و به چهره و دیدار همچون دیو هستند (خسرو کیکاووس، ۱۳۸۶: ۲۹۳) خالقی مطلق، داستان «ببر بیان» را به نقل از یک دستنویس شاهنامه در کتابخانه‌ی بریتانیا نقل کرده است (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۲۹۲-۲۹۸). روایت مردم قروه نیز مثل همان روایت دستنویس بریتانیا است؛ در آنجا نیز دیوی که گوش‌هایی چون گلیم دارد و نام او گلیمینه‌گوش است رستم را برای کشتن ببر بیان یاری و راهنمایی می‌کند (همان: ۲۹۴-۲۹۸)

نتیجه

از حدود ۴۰ مورد پدیده‌های جغرافیایی مبتنی بر اسطوره و افسانه و باورهای مردمی در شهرستان قروه، ۲۹ مورد متأثر از حماسه‌ی ملی است این بسامد نشان می‌دهد وجود اقوام مختلف و تنوع فرهنگی، یک فرصت است که باعث غنای بیشتر و استواری فرهنگی و نشاط جامعه می‌شود. همین عامل، ثبت و ضبط این افسانه‌ها و باورها و پدیده‌های کهن را ضروری می‌سازد. در عین حال، غفلت از این کار، موجب از دست رفتن سرمایه‌های وحدت ملی می‌شود. در روزگار ما همه چیز به سرعت در حال دگرگونی است و این دگرگونی‌ها هر قدر هم خوب و راهگشا باشد اگر تدبیر نکنیم ممکن است فرزندان ما را از پیشینه‌ی خود بیگانه سازد. در این زمان، وسایل ارتباط جمعی خصوصاً تلویزیون بر همه چیز سیطره یافته است به گونه‌ای که به صورت میانگین، یک سوم وقت ما در شبانه روز، صرف تماشای فیلم و تلویزیون می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند از آن حذر کند. البته تلویزیون یک قالب است ما می‌توانیم محتوای آن را تعیین کنیم؛ یکی از محتواهای مفید این قالب، می‌تواند عناصر و سرمایه‌هایی باشد که همچون رگها، سرمایه‌های اجتماعی را در «شبکه‌های» متعدد جریان می‌دهد. هنگام پخش مجموعه‌ی «افسانه‌ی جومونگ» اکثر بچه‌ها، شمشیر به دست و کمان به دوش، نقش بازیگران این افسانه را مرور می‌کردند و تصویر و پوستره‌های آن را بر در و دیوار اتاقشان نصب می‌کردند اما تعداد کمی از بزرگترها با برجسته کردن اشتراکات اساطیری، این افسانه را با داستان‌های شاهنامه مقایسه می‌کردند همین‌ها سرمایه‌های اجتماعی ماست اگر بستر مناسب برای تفهیم و تفاهم و بازسازی کارکردهای داستان‌ها و باورهای کهن ایجاد نشود هر روز با دیدن یک مجموعه‌ی تلویزیونی، کالبد جدید می‌یابیم و از خود بیگانه می‌شویم و به عوض دریا، قطره می‌گردیم، اما همه هم صدایییم که «قطره دریاست اگر با دریاست/ ورنه او قطره و دریا دریاست».

روایت‌هایی که درباره‌ی نام‌های جغرافیایی در میان مردم قروه رواج دارد، یادگار صدها سال نقل شفاهی و سینه به سینه است اگر چه برخی موارد آن در چاپ‌های انتقادی شاهنامه نیست اما سازگاری این روایات با برخی دستنوشته‌های شاهنامه دلالت بر اهمیت و قدمت این روایات می‌کند و نشان می‌دهد نسخه بدل‌های شاهنامه نیز زاده‌ی دوران‌های بعدی است که توسط کاتبان و نسخه برداران، متناسب با روایت‌هایی که در میان مردم پراکنده بود در

نسخه‌های شاهنامه نیز راه یافته است تا پیوند مردم و شاهنامه را عمیق تر و افزون تر سازند. تعدد روایت‌های قبل و بعد از اسلام و ادغام این دو گونه روایت نیز با هم، راهی برای ایجاد وحدت و همدلی بیشتر در عین حفظ دستاوردهای تمدنی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ترخینه: «نوعی از طعام محضری باشد که مردم فقیر نامراد به جهت زمستان بسازند و آن چنان بود که گندم را بلغور نمایند و با ادویه حاره در آب بیندازند تا نیک فرغار شود و ترش گردد و آنگاه گلوله‌ها سازند و در آفتاب خشک نمایند و در هنگام حاجت، قدری از آن بپزند و به کار برند» (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل ترخینه). هه‌وار: قرارگاه چادر نشینی و مجموعه چادرهای افراشته (ابراهیم‌پور، ۱۳۷۳: ۷۸۰).
۲. در ترکی، آق به معنی سفید و کند به معنی ده و روستا در مقابل شهر است (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل واژه‌های آق و کند).

منابع

- ۱- آیدنلو، سجاد، (۱۳۸۸)، از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی) چاپ دوم، تهران: سخن.
- ۲- ابراهیم‌پور، محمد تقی، (۱۳۷۳)، واژه‌نامه کردی- فارسی، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- ۳- الیاده، میرچا، (۱۳۷۲) رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران: سروش.
- ۴- انجوی شیرازی، ابوالقاسم، (۱۳۶۳)، فردوسی‌نامه، چاپ دوم، تهران: علمی.
- ۵- بهار، مهرداد، (۱۳۷۵)، پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دویم)، تهران: آگاه.
- ۶- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۷۷)، آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- ۷- بارتولد، (۱۳۶۹)، «درباره تاریخ حماسه ملی ایران»، ترجمه کیکاس جهانداری، هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، جلد اول، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران: اساطیر، صص ۳۳-۶۰.

- ۸- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۷۲)، گل رنج‌های کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه)، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران: مرکز.
- ۹- خسرو کیکاووس، (۱۳۸۶)، فرامرز نامه، به اهتمام رستم پسر بهرام تفتی، تصحیح میترا مهرآبادی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۵۰)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۱- ریاحی، محمد امین، (۱۳۷۲)، سرچشمه‌های فردوسی شناسی (مجموعه نوشته‌های کهن درباره ی فردوسی و شاهنامه و نقد آنها)، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۲- _____ (۱۳۷۹)، پایداری حماسی، چاپ اول، تهران: مروارید.
- ۱۳- سرکاراتی، بهمن، (۱۳۷۸)، سایه‌های شکار شده (گزیده مقالات فارسی)، چاپ اول، تهران: قطره.
- ۱۴- صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۹)، حماسه سرایی در ایران (از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری)، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۶- _____ (۱۳۷۴)، شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دوم، تهران: قطره و داد.
- ۱۷- ماسه، هانری، (۱۳۷۵)، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه‌ی مهدی روشن ضمیر، چاپ دوم، تبریز: دانشگاه تبریز.
- ۱۸- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۷۲)، فردوسی و شاهنامه، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۹- معین، محمد (۱۳۶۴)، مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، جلد اول، چاپ اول، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات معین.
- ۲۰- مولوی، جلال الدین محمد بلخی، (۱۳۷۰)، گزیده غزلیات شمس، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ هشتم، تهران: شرکت سهامی جیبی.

- ۲۱- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن علی، (۱۳۸۸)، چهار مقاله، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی، با اهتمام محمد معین، به کوشش مهدخت معین، چاپ اول، تهران: صدای معاصر.
- ۲۲- هانزن، کورت هاینریش، (۱۳۷۴)، شاهنامه فردوسی (ساختار و قالب)، ترجمه‌ی کیکاووس جهاننداری، چاپ اول، تهران: فرزانه روز.
- ۲۳- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۸)، از پاژ تا دروازه رزان (جستارهایی در زندگی و اندیشه‌ی فردوسی)، چاپ اول، تهران: سخن.

Archive of SID